





دانشگاه علامه طباطبائی

پردیس آموزشهای نیمه حضوری

پایان نامه کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی

شرح و توضیح اصطلاحات عرفانی دیوان قاسم انوار

نگارش

معصومه مرادی

استاد راهنما

دکتر بشیری

استاد مشاور

دکتر شیخ مونسی

استاد داور

دکتر مست علی پارسا

تیر ماه ۱۳۹۱

تقدیم:

تقدیم به عشق و حقیقت مطلق: هو

تقدیم به آنانی که اویند و او آنان است... آنان، آناند و او، اوست

تقدیم به دوهای سفارش شده، که دغدغهی آنها در به ثمر رسیدن این مکتوب، بیش از خود من بود: والدین

تقدیم به شبروی که در سالیان دور در نیمه شبی از ایام، روح پاکش همچون شمع، اندک زمانی برایم سوخت تا بتوانم صراط را بینم: اسرار

تقدیم به دو فرشته سرشت: ملک و پری

تقدیم به احیاکننده بی که خود مرده بود: محی الدین ابن عربی و ابن عجمی

تقدیم به معلم: کائنات

و تقدیم به همه می میخانه‌فانی که در راه حقیقت و عشق، اندیشه و جسمشان به صلیب کشیده می شود در حالیکه روحشان به بهشت وجود

دوست عروج نموده است.

سپاس:

سپاس و ستایش اولین معلم آفرینش را که در مکتب علم الاءاء، آدم را به شاگردی نشاند.

سپاس از آنانکه ناتوان شدند تا توانا شوم و موی سپید شدند تا روی سپید شوم.

سپاس و تشکر از راهبانهایی با دلسوزی های ارزنده می همزی استاسید فریخته ام از جمله آقای دکتر شیری و خانم دکتر شیخ مونسبی

و آقای دکتر مست علی، که بنده را مرهون مساعدت های فراوان خود نمودند. امید که این یاد آوری، نمایانگر تواضع و افتادگی من

در برابر مقام علمی شان باشد.

سپاس از تمام دوستان و یاورانی که درین راه، تنهایار غار نبودند؛ بلکه همچون زاده می نشان، یار حال بودند: علیرادگان.

سپاس از همه می عارفان و پاکیزگانی که از نام و یا اثرشان درین مکتوب یاد و بهره برده شد.

«آدم به زمین آمد، این حادثه رؤیا نیست
این فرصت بی تکرار، عشق است؛ معماً نیست»

چکیده:

قاسم انوار شاعر صوفی قرن نهم هجری واز شیوخ مطرح زمان خود می باشد. نام وی، معین الدین علی بن نصیر بن هارون بن ابوالقاسم حسینی است. وی از سوی شیخ خود، یعنی صدرالدین موسی، "قاسم انوار" لقب گرفته است و آن بخاطر خواب یا مکاشفه ایست که در آن شاعر، در مسجد اردبیل، بین مریدان صدرالدین موسی، نور تقسیم می نموده است.

قاسم انوار از جمله عارفانی است که توانسته تجربه های عرفانی خود را از طریق زبان شعر به زیبایی بیان نماید. دیوان غزلیات شاعر پر است از ابیات عاشقانه و عارفانه به همراه آرایه های بدیع ادبی، که الحق فراتر از حیطه ی کار یک عارف شاعر است. با مطالعه ی دیوان شاعر صوفی، به راحتی می توان شباهت هایی بین شعر شاعر و نیز اندیشه های عرفانی اش با آثار ارزشمند بزرگانی چون مولوی و حافظ، پیدا کرد. چراکه اکثر شعرای معاصر قاسم انوار از مقلدان شعرای پیشین بوده اند

عارف ما، در عرفان نظری خود، از پیروان مکتب واندیشه های عرفانی محی الدین ابن عربی بوده و دیوان غزلیاتش، معدن گرانسنگی است از اصطلاحات و تعبیرات عرفان نظری ابن عربی. در واقع غزلیات عارف، حلقه ی درسی است که در آن می توان دو واحد درسی را گذرانید: اول، یادگیری مباحث و تجربه های عرفانی ذیل اصطلاحات نظری و عملی و دوم، رسیدن به درک و شهود ملموسی از عشق و سیر الی الله. همین چاشنی عشق در اثرش است که ملال را از بین برده و شوری عاشقانه در خواننده ایجاد می کند.

در واقع آثار قاسم انوار چه دیوان غزلیاتش و چه مثنوی انیس العارفینش، همگی دارای مضامین عرفانی بوده و مملو از اصطلاحات عرفانی محی الدین ابن عربی است؛ خصوصاً فصل اول مثنوی اش.

در همین راستا در مکتوب پیش رو، بنیان کار بر شرح و توضیح اصطلاحات عرفانی بکار رفته در شعر قاسم انوار نهاده شده و بعد در ادامه به اثبات اثر پذیری شاعر صوفی در جهان بینی عرفانی خویش از عرفان نظری ابن عربی پرداخته ام؛ بخصوص جهان بینی مهمی چون وحدت وجود.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه	۱
فصل اول	۳
۱- بیان مسئله	۴
۲- بیان فرضیه	۴
۳- پیشینه ی کار	۴
۴- هدف از نگارش رساله	۴
فصل دوّم	۶
شرح حال و اوضاع اجتماعی وادبی زمان قاسم انوار	۷
الف: نام، لقب و احوال شاعر	۷
ب: اوضاع تاریخی و اجتماعی عصر شاعر	۹
پ: اوضاع عرفان و تصوّف در زمان شاعر	۱۰
ت: شعر و ادب در زمان شاعر	۱۲
ث: سبک غزل در این دوره	۱۳
ج: جایگاه شعری شاعر در میان مردمان عصر شاعر و قرون بعد	۱۶
چ: مثنوی سرایی در زمان شاعر	۱۸
ح: حادثه ی اخراج قاسم انوار از هرات	۱۹
خ: در باب کرامات شاعر	۲۲
فصل سوّم	۲۴
شرح اجمالی در خصوص عرفان و اصطلاحات عرفانی	۲۵
فصل چهارم	۲۹
شرح و توضیح اصطلاحات عرفانی در دیوان قاسم انوار	۳۰
منابع	۱۸۳

مقدمه:

توفیق اجازه کسب معرفت از طریق نعمت حیات و هستی یافتن - بی هیچ متنی از سوی رب و هیچ سزاواری از سوی عبد- ما را بر آن می دارد تا قدر لحظات محدود و گذرا درین دنیا را دانسته و عاجزانه و دست و پای شکسته نه درخور ذات او، بلکه در حدّ فهم ناچیز خود، در پی یافتن صراط و طی مسیر در آن تا رسیدن به رستگاری عظیم برآییم. فطرت آدمیان، همگی تشنه ی درک و فهم رسیدن به حقیقت است و درین راه هرکس بنابر استعداد و معرفتش روزنه یی به سوی حضرت دوست وا می نماید و در سیر به سوی هو قرار می گیرد.

ازین رو، روح طالب و فقیر حقیر، در لابلای آثار گذشتگان، تمایل پیدا کرد به ارتباط و انس با عارف واصل شاه قاسم انوار و دل نوشته های عارفانه و عاشقانه اش با حضرت حق.

والحق که چه رفیق شفیقی شد برای کمک به سیر دل و جان تشنه ی من و مونس برای لحظاتی که نیازمند شنیدن نجوای آهنگینی بودم که از دل برآید و روح غبار گرفته از معاش دنیا را برایم سماعی کند. چه زیبا برایم معنا پیدا کرد جمله ی عارف دل سوخته مرحوم حاج اسماعیل دولابی که می فرمود: «رفیق، راه است.» مخصوصاً که برای درک و تدبیر بیشتر در جذبۀ های عارفانه ی شاعر در اشعارش، باید به کتب پرمغز و غنی فرهنگ و اصطلاحات عرفانی، مراجعه می نمودم و این خود سبب گردید تا با رفیقانی هم صحبت شوم که حقیقتاً سکوتشان فریاد بلند معرفت بود. هر کتابی بنابر نامش برایم ظهور و جلوه ی با مسمّایی پیدا می نمود و این نشانه ی صفای درون نویسندگان آنان بود که با نفس روحانی خود، اثر مسیحایی به کتاب خود داده بودند. اللّمع فی التصوف، حقیقتاً گوهری ناب در آشنایی با آداب جوانمردی و خانقاهی بود، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، چراغ و کلیدی توأمان برای هدایت و کفایت در طی نمودن راه و منزلگاه های آن بود، مرآت العشاق آینه یی شفاف و بی زنگار در رفاقت بود و...

در مکتوب پیش رو، ابتدا به شرحی از اوضاع و احوال و مسائل مرتبط با شاعر صوفی پرداخته و اساس کار را در فصل دیگر در حدّ وسع ناچیزم به بیان و شرح اصطلاحات عرفانی بکار رفته در دیوان شاعر، گمارده ام؛ چرا که قاسم انوار در دیوان خود که در واقع ابزار ابراز احوال عالم درونش است؛ تقریباً از تمامی اصطلاحات عرفانی و خانقاهی بهره جسته و به زبان اهلش برای اهلش از ساحت ناشناخته ها، تحفه ها آورده ست.

در پایان نیز در فصل نتیجه سعی نموده ام باز بنابر توانایی و برداشت خود، به فرضیه های مطرح شده در ابتدای کار، پاسخ دهم. فرضیه هایی که ثابت می نماید شاعر صوفی ما، در عرفان نظری خود از اندیشه های مطرح در بین عرفا از لسان محی الدین ابن عربی چاشنی گرفته و پیرو اندیشه وحدت وجود وی است. از سویی در مکتب شعری اش از مقلّدین توانای فرزانه ی شیراز و دردانه ی بلخ، حافظ و مولانا ست و حقیقتاً دیوان شاعر، به دلیل آمیختگی مسایل عارفانه با چاشنی عشق به همراه کاربرد اسلوب بلاغی لفظی و معنوی زیبا، اثری دلنشین و سزاوار

ستایش است. در پایان شایسته است بگوییم که کارتنها با نام او آغاز نگردید بلکه برای یاد او وسیر به قریش آغاز شد و امید که مورد رضایتش واقع گردد چرا که خود را در حدّ مور ملک سلیمانی اش هم نمی دانم.

«من خس بی سر و پایم که به صید افتادم

او که می رفت مرا هم به دل دریا برد»

آخرین سحرگاه ماه مبارک رمضان

برابر با ۲۹ مرداد ۱۳۹۱ خورشیدی

فصل اول

۱- بیان مسئله:

دیوان قاسم انوار یکی از منابع مهم برای شناخت عرفان نظری، خصوصاً عرفان نظری قرن نهم هجری به شمار می رود. آن نوع عرفانی که متأثر از عرفان محی الدین ابن عربی بوده و اکثر عرفای بعد از وی اندیشه های نظری خود را وامدار وی هستند.

قاسم انوار از جمله عرفایی است که اندیشه ها و تمایلات بلند عرفانی خویش را در قالب شعر درآورده و توانسته است درین راه به عنوان یک عارف، اثری به زیبایی کار یک شاعر، بیافریند. در این تحقیق برآنیم که اصطلاحات عرفانی دیوان قاسم انوار را بررسی و تحلیل نماییم.

۲- بیان فرضیه:

- ۱- اندیشه های عرفانی قاسم انوار به لحاظ عرفانی با افکار عرفانی ابن عربی مشابهت دارد.
- ۲- قاسم انوار در سرودن اشعار خود به مراتب از اشعار شاعران بزرگ پیش از خود چون مولوی و حافظ بهره جسته است.
- ۳- اشعار شاعر دارای ویژگی ها و وجوه ادبی بسیار زیبایی است که می توان آنها را در حیطه ی علم بلاغت مورد بررسی قرار داد و گفت که شعر وی صرف اندیشه های عرفانی محض نیست بلکه آمیختگی مضامین عاشقانه و عارفانه است.

۳- پیشینه ی کار:

در خصوص قاسم انوار تاکنون از دید بررسی اصطلاحات عرفانی و مقایسه ی آن با محی الدین ابن عربی و شاعران بزرگ پیش از شاعر، چون مولوی و حافظ، کار آکادمیک و دانشگاهی صورت نگرفته است.

۴- هدف از نگارش رساله

در این تحقیق در وهله ی اول سعی بر آن است که این شاعر گمنام قرن نهم هجری، به دوستداران زبان و ادب پارسی و عرفان ایران اسلامی معرفی گردد. و از آنجا که دیوان غزلیات شاعر دارای مضامین و اصطلاحات ادبیات

غنی عرفان اسلامی است؛ نگارنده ی پایان نامه در مرحله ی دوم سعی بر آن دارد تا به شرح و توضیحی در باب این اصطلاحات بپردازد. از آنجا که عارفان عصر شاعر و نیز خود شاعر اندیشه های عرفانی خویش را وامدار عرفان نظری عارف نامی قرن ۶ هجری قمری، یعنی محی الدین ابن عربی می باشند؛ که بنابر قول استاد فروزانفر که معتقد است:

« بیشتر آرای عرفا و حکمای قرون اخیر از وحدت وجود ابن عربی سرمایه گرفته و تقریباً مبنای اصلی عرفان اسلامی از قرن هشتم تا عهد حاضر بوده است.» (فروزانفر. بی تا: ۴۲. پاورقی)

نگارنده نیز در کنار شرح تعبیرات عرفانی در دیوان قاسم انوار، سعی دارم این اندیشه را نیز در دیوان شاعر جستجو و ردیابی نمایم و این فرضیه را به اثبات برسانم.

فصل دوّم

شرح حال و اوضاع اجتماعی و ادبی زمان قاسم انوار

الف: نام، لقب و احوال شاعر

نام کامل وی معین الدین علی بن نصیر بن هارون بن ابوالقاسم حسینی قاسمی معروف به قاسم انوار از مشایخ اهل تصوّف و شاعران پارسی گوی نیمه دوم قرن هشتم و نیمه اول قرن نهم هجری است. (صفا، ۱۳۶۸: ۲۵۳)

دولتشاه سمرقندی که از تذکره نویسان نزدیک به زمان قاسم انوار می باشد؛ اصل وی را از آذربایجان نوشته و مولد مبارکش را ولایت سرخاب تبریز می داند؛ (سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۱۶) که البته این بر خلاف ضبط سایر مآخذ متعدد دیگر است که وی را از سراب می دانند و به نظر می آید همین سراب درست باشد زیرا نه تنها نام سرخاب در باب مولد قاسم انوار در هیچ جای دیگری جز همین تذکره ی سمرقندی یافت نشد بلکه در کتبی نیز که مربوط به سرخاب است و در آن از نام بزرگان مربوط به آنجا ذکر گردیده؛ هیچ اسمی از قاسم انوار نیست. مثلاً در کتاب کوی سرخاب و مقبرةالشعراى تبریز، از شاعرانی چون خاقانی، ظهیرالدین فاریابی، مغربی تبریزی و همام تبریزی و دیگر شعراى مدفون یا مرتبط با این محلّه یعنی سرخاب یاد می کند اما اسمی از قاسم انوار نمی برد. سرخاب محلّه ای بوده که در آن بخشی به نام مقبرة الشعرا، معروف است و شعرا و بزرگان ادب را مدفون می داشته اند. (سجادی، ضیاء الدین. ۱۳۵۵: ۱۴۲)

تخلص وی قاسمی و قاسم می باشد که شاید به جدّ وی، ابوالقاسم برگردد و یا اختصاری باشد از لقب وی "قاسم انوار" که آن را از مرشد خود صدر الدین موسی دریافته نموده است. (صفا، ۱۳۶۸: ۲۵۳)

علّت دادن این لقب از سوی شیخ او به وی، به خواب یا مکاشفه ای بر می گردد که در آن سید (قاسم انوار) در مسجد اردبیل به دیگر شاگردان شیخ صدرالدین، نور تقسیم می نموده و از این رو از مرشد خود لقب "قاسم انوار" دریافت نموده است. (نفیسی، ۱۳۳۷: ۴۹)

لازم به ذکر است که لقب شاه، بابا و شیخ از اصطلاحات رایج در این دوره می باشد که برای مشایخ صوفیه و نیز سادات به کار می رفت. (جعفریان، ۱۳۷۸: ۳۲۶)

در کتاب رشحات عین الحیات آمده که قاسم انوار، خود، مردم را "بابو" خطاب می کرده است. (واعظ کاشفی،

۱۳۵۶: ۴۱۸)

وی در آغاز جوانی در پی تحصیل علم و ادب به تبریز رفت و گویا در همین احوال بود که در حلقه ی مریدان شیخ صدرالدین موسی که دیر گاهی بعد از پدر هدایت صوفیان صفوی را برعهده داشت؛ درآمد. (صفا، ۱۳۶۸: ۲۵۴)

در باب ارادت وی به صدر الدین موسی باید گفت که: در قرن هشتم ونهم از فرقه های مهم متصوفه، علاوه بر نقشبندیه که نفوذ فوق العاده ای یافته بودند؛ دوکانون مهم عرفان شیعی نیز در ایران وجود داشت. یکی در کرمان، قطب معروف زمان شاه نعمت الله ولی و دیگری در آذربایجان، خاندان شیخ صفی الدین اردبیلی که در قرن دهم به همت شاه اسماعیل زمامدار ایران شدند و قاسم انوار از مریدان فرزند و جانشین همین شیخ صفی الدین اردبیلی یعنی شیخ صدر الدین موسی بود. (بارشاطر، ۱۳۳۴: ۲۰)

خاندان صفویه که نسب خود را از نام نیای بزرگشان شیخ صفی الدین اردبیلی مأخوذ کرده اند؛ نسب خود را به امام موسی کاظم (علیه السلام) می رسانند. با آنکه بعضی محققان ضمن نفی دعوی سیادت، آنها را از اکراد سنجابی سنی مذهب قدیم دانسته اند. (زرین کوب، ج ۳، ۱۳۷۱: ۱۰۲)

شاید یکی از دلایلی که در تذکره ی نتایج الافکار، نسب قاسم انوار را به امام موسی کاظم (ع) می رساند و وی را موسوی می نامد؛ (گوپا موی، ۱۳۳۶: ۵۵۷) همین ارتباط مراد و مریدی وی با صدر الدین موسی باشد.

عده ای نسب وی را حسینی بیان کرده اند. خود شاعر نیز در بیتهی نسبش را حسینی معرفی می نماید:

گر حسینی نسبتم، گراز حجاز
نیست تدبیرم بجز سوز و گداز

(قاسم انوار، ۱۳۳۷: ۳۶۳)

نفیسی، این بیت را دلیلی مسلم در دانستن اینکه وی از سادات حسینی است؛ می داند. (نفیسی، ۱۳۳۷: ۶۱)
قاسم انوار بعد از آنکه در جوانی به حلقه ی مریدان صدر الدین در می آید و چندی در جوار آنان در آذربایجان تلمذ می نماید؛ بنابر مصلحت دید صدر الدین موسی برای نشر طریقه ی آنان، چنان که شیوهی مشایخ صوفیه بوده؛ به عنوان جانشین در حدود بیست و دو سالگی به خراسان و هرات گسیل می گردد و در آنجا خانقاه جدیدی می افکند و تا سال (۸۳۰) در آنجا می ماند. (صفا، ۱۳۶۸: ۲۵۶)

وی، پس از فوت شیخ خود، صدرالدین موسی، در حالی که سی و هفت ساله بوده؛ به صحبت صدرالدین علی یمینی که وی از اصحاب اوحدالدین کرمانی بود؛ می رسد و مرید وی می شود. (جامی، ۱۳۳۶: ۵۹۲)

وی چندین بار پیاده به سفر حجاز می رود. (هدایت، ج ۲، بی تا: ۱۱۱۰)

گویا زمانی که شاه نعمت الله ولی از اردبیل و سراب گذر می نموده تا با بعضی از مشایخ آن دیار ملاقات نماید؛ قاسم انوار، که در آن هنگام طفلی خردسال بوده را در سراب می بیند و لیاقت و استعداد ذاتی وی را می ستاید و با اشاره به او می گوید که: «او فرزند حقیقی ماست.» (فرزام، ۱۳۴۷: ۱۶)

در آغاز حال، ریاضات و مجاهدات بسیار می کشید و بنابر سخن دولتشاه سمرقندی در مسجد قزوین به اعتکاف می نشست و بعد از آنکه مردم بیرون می رفتند؛ خود را از گیسوی مبارک در می آویخت تا حدی که پای

مبارکش آماس می کرد و مدتی مبتلا به آماس بود. و در نهایت حال، به تنعم روزگار سپری می کرد و فربه و سرخ و سفید شده بود؛ چنانکه یکی از بزرگان از وی سؤال می کند که نشان عاشق صادق چیست؟ و وی در پاسخ می گوید: لاغری و زردی. آن مرد می گوید: چرا حال شما بر خلاف این است؟ و قاسم می گوید: ای برادر، ما زمانی عاشق بودیم و اکنون معشوقیم و محب بودیم و این زمان محبوبیم و در ادامه این بیت را می خواند:

من گدا بودم و این خانه چو چاه شاه گشتم؛ قصر باید بهر شاه

(سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۶۴)

گویا در مشرب عرفانی مقامات والایی داشته و در میان اهل زمانه اعتبار همگانی. زیرا که تقریباً در هر منبع و تذکره ای که نامی از وی برده شده؛ به بزرگی و احترام یاد شده است. مثلاً دولت‌شاه سمرقندی او را "در دریای حقیقت و سیاح به وادی طریقت، شاهباز فضای لاهوت، عارف عالم ملک ملکوت" خوانده (سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۶۱) و غیاث الدین خواند میر وی را "مهر سپهر کرامت و کوکب درّی برج امامت" و نیز "حضرت نقابت منقبت، سیادت مرتبت، معارف شعار، هدایت آثار" معرفی می کند. (خواندمیر، ج ۴، ۱۳۳۳: ۱۰) محمد قدرت الله گویای موی، وی را "محرم خلوتکده ی اسرار" می نامد. (گوپاموی، ۱۳۳۶: ۵۵۷) و واله داغستانی "خاطر حقایق ذخایرش را

گنجینه ی انوار الهی و دل معارف منزلش را مخزن اسرار نامتناهی" دانسته است. (واله، ج ۳، ۱۳۸۴: ۱۷۸۰)

ب: اوضاع تاریخی و اجتماعی عصر شاعر

نیمی از حیات شاعر در زمان حکومت تیمور (۸۰۷-۷۷۱) و نیمی دیگر در زمان فرزند وی، شاهرخ میرزا (۸۵۰-۸۰۷) سپری شد.

دوره ی سی ساله ی حکومت تیمور بر ایران، دوره ی نهب و غارت و وحشت و اضطراب و از هم گسیختگی امور بود. اما پنجاه ساله ی شاهرخ اگر چه عاری از شورش ها و محاربات نبود؛ اما ایران، بخصوص ولایات شرقی آن نسبتاً در عصر وی، روی آسایش دید و این به دلیل علاقه ی وی و فرزندانش به هنر و آبادانی بود. (جعفری، ۱۳۷۹: ۲۰۶)

از آنجا که شاعر عمری از حیات خود را در هرات و در جوار حکومتی شاهرخ گذرانده و به حکم این پادشاه، مجبور به ترک هرات گردیده؛ در ادامه چندی در باب روحیات وی سخن می رانم.

شاهرخ چنانکه تاریخ نویسان می نویسند: پادشاهی عادل، عاقل و نیکوکار بوده و در اجرای واجبات مذهبی، جدّ بلیغ داشته است. با حفظ قرآن می نشست و به تلاوت قرآن مشغول می شد بطوریکه یک ختم کلام الله را در حضور او قرائت می کردند. او علاقه ی فراوانی به همنشینی با علما و ادبا و هنرمندان داشته و با دادن مناصب و هدایا سبب تشویق آنان می گردیده است. در بدو ورود به هر شهری ابتدا به زیارت بقاع متبرکه می شتافته و

همواره سعی می کرده که نماز های پنج گانه ی خود را در مساجد بخواند. در هنگام جنگ نیز از اداء فرائض غفلت نمی ورزید. (برون، ۱۳۲۷: ۴۱۶)

در کرم و سخاوت، حاتم عصر خویش به شمار می رفته و نامش در زمره شاهان شاعر برده شده است. (حالت، ۱۳۴۶: ۲۰۸)

مورخین ایرانی و خارجی، شاهرخ را از لحاظ اخلاقی مانند اوگتای قاآن فرزند چنگیز خان می دانند زیرا پس از خونریزی های پدرش، تیمور، منجی و ترمیم کننده ی خرابی های به بار آمده در زمان پدرش بود. بیشتر سلطنت وی به رفاه مردم و احداث ابنیه گذشت. حتی برخی مورخین دوران حکومت وی را از نظر بسط عدل و داد با ایام انوشیروان برابر می دانند. (مشکوتی، ۱۳۴۳: ۳۳۳)

وی را عاشق ادبیات فارسی و حامی شاعران دانسته اند. (دانی، ۱۳۷۸: ۴۶)

اگر تیمور را جهانگیر به شمار آوریم؛ باید شاهرخ را جهاندار و معمارگر ایران ویران شده ی عصر تیموری بدانیم. هنر دوستی شاهرخ و فرزندان و نوادگان وی سبب شد تا مدارس زیادی در هرات ساخته شود و هزاران نفر به تحصیل در آنها بپردازند. (جعفریان، ۱۳۷۸: ۲۹۱، ۲۹۰)

در عصر تیموریان دارالسلطنه ی هرات به صورت دارالعلم بزرگی درآمد بود و از اطراف جهان، طالبان علوم صوری و معنوی بدان کانون فرهنگ و ادب روی می آوردند. در هر گوشه ی آن شهر، گنبد های عظیم مساجد و مدارس و خانقاه ها سربه آسمان برافراشته بود. (میر جعفری، ۱۳۷۹: ۱۱۴)

شاید بی مناسبت نبود که قاسم انوار از سوی پیر خود به سوی هرات روانه گشت؛ تا درسایه ی امنیتی که در آنجا حاکم بود و تصوفی که به گفته ی جعفریان همچنان بر سر ادبیات و معماری سایه افکنده بود؛ (جعفریان، ۱۳۷۸: ۲۹۱) به ساختن خانقاه و تربیت مریدان در آن شهر بپردازد.

از دیگر وقایع سلطنت شاهرخ میرزا که در اخراج قاسم انوار نقش مهمی داشت؛ واقعه ی کارد خوردن شاه در مسجد جامع شهر هرات (۸۳۰ه) می باشد؛ که در بخش بیان علت تبعید قاسم انوار بدان اشاره خواهد شد.

پ: اوضاع عرفان و تصوف در زمان شاعر

از قرن هفتم هجری به این سو، تصوف در تمامی جهان اسلام اوج گرفت؛ این اوج گیری به ویژه معلول دو عامل مهم بود. نخست، اختلافات مذهبی به خصوص شافعی و حنفی و اشعری و معتزلی بود که همه را از بحث و مناظره و عقل گرایی خسته کرده؛ به اندیشه های عارفانه و صوفیانه کشانده بود. عامل دوم، خشونت ها و خونریزی ها و جنگ های فراوانی بود که طی دو قرن اخیر، همه را منزوی کرده؛ به خانقاه متمایل کرده بود. (جعفریان، ۱۳۷۸: ۱۲۶)

شیوع فوق العاده ی تصوف و توسعه ی بساط فقر و درویشی و ازدیاد خانقاه ها، از مشخصه های مهم زمان شاعر است. از فرقه های مهم این زمان چنانکه اشاره شد؛ فرقه ی نعمت اللهیه در کرمان، فرقه ی خاندان شیخ

صفی الدین در اردبیل و فرقه ی نقشبندیه می باشند که دو فرقه ی اول شیعی مذهب و فرقه ی نقشبندیه متعصب در تسنن بودند.

از جمله فرقه های دیگر شکل گرفته در این عصر، فرقه ی حروفیه می باشد؛ که مؤسس آن مولانا فضل الله استرآبادی است. (م ۵۸۰۴). این فرقه به حروف بسیار اهمیت می دادند و در آنها اسراری می یافتند و بعضی حروف را به بعضی اشخاص منتسب می دانستند. این فرقه را می توان فرقه ی انقلابی قرن نهم دانست که ظاهراً برخی از عقاید کفرآمیز خود را در لباس مرموز حروف و علامات نشان می دادند. تیمور با وجود دوستی با فضل الله استرآبادی، به فتوای یکی از علما دستور قتل وی را صادر نمود و میرانشاه فرزند تیمور این حکم را اجرا کرد و به دنبال این قتل پیروان وی همواره مورد سوء ظن تیموریان قرار گرفتند. (یارشاطر، ۱۳۳۴: ۱۸) از نخستین آثار سیاسی حروفیه در تاریخ می توان سوء قصد به شاهرخ میرزا را بیان داشت. (پنداری، ۱۳۷۲: ۵) آنان همواره تحت تعقیب بوده اند و بقایایی از آنها در مملکت عثمانی می زیسته اند. (مصاحب، ج ۱، ۱۳۴۵: ۸۴۲) حافظ ابرو، تاریخ نگار عصر تیموری، آنجا که نامی از این فرقه می برد آنان و کلامشان را با آیه «ایها الضالون المکذبون لاکلون من شجر من زقوم» معرفی می کند و می نویسد: وی (فضل الله) مادام در خلوت خانه «فی سموم و حمیم و ظل من یحوموم» به مباحثه کفر و الحاد مشغول بوده و در زاویه «ختم علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوه» به مکافهه کفر و زندقه مجبول. (ابرو، ج ۴، ۱۳۸۰: ۹۱۷)

مؤسس این فرقه، عقاید و آراء خود را در معروفترین کتاب خود به نام جاویدان کبیر نوشته است. تعالیم و اعتقادات فضل آمیخته ای از عقاید گوناگون است. وی توانست با آشنایی کامل از اعتقادات زمانه اعم از افکار مسیحیت، یهود و اسلام (خصوصاً شیعه) و تصوف اسلامی، تلفیق جدیدی بوجود آورد و آئین نوینی پی نهاد. وی خود را مجدد اسلام در قرن نهم می دانست. شاید دلیل این ادعا ارزش عددی حرف «ض» که اسم خود او بود؛ باشد زیرا که معادل ۸۰۰ از حروف ابجد بود که در مقابل سال ۸۰۰ هجری قمری قرار می گرفت. وی براین باور بود که پایه شناخت خدا، لفظ و کلمه است؛ چون خدا محسوس نیست و جز از راه کلمه و لفظ قابل شناخت نمی باشد. (آژند، ۱۳۶۹: ۵۵)

نسیمی، شاعر معروف، از بزرگترین مبلغان و مریدان حروفیه می باشد. گویا در ابتدا، مرید شیخ شبلی نامی بوده و بعد از آن از مریدان فضل گشته است. تأثیر افکار فضل و حروفیه در وی تا بدانجاست که کمتر غزلی از نسیمی را می توان یافت که نامی از فضل در آن نباشد. شاید فضل نیز به همین ارادت خاص او توجه داشته که وی را به مقام مرید خاص و خلیفه ی خود، منصوب داشته است. نسیمی به دلیل دفاع از آرمان ها و عقاید خود، به حکم زندیق بودن، به فجیع ترین شکل کشته می شود. (پنداری، ۱۳۷۲: ۲۸)

در باب قاسم انوار و ارتباط آن با حروفیه سخنانی وجود دارد که البته نمی توان با استناد بر آنها چنین ادعایی را ثابت کرد. اول اینکه ادوارد براون در تاریخ ادبیات خویش با استناد به غزلی در دیوان قاسم انوار این فرضیه را موجه می نماید. این غزل با این بیت آغاز می شود:

«سته ایام» گفت و «سبع سماوات»

«ثم علی العرش استوا» است نهاییات

(قاسم انوار، ۱۳۳۷: ۲۹)

البته خود در ادامه بیان می دارد که: «اگرچه تاثیر و نفوذ حروفیه در این غزل ظاهرست؛ لیکن آن دلیل کافی برای این مدعا نیست». (برون، ۱۳۲۷: ۵۳۹)

دلیل دیگری که قاسم انوار را متهم به فرقه حروفیه می نماید؛ مصاحبت داشتن وی با احمد لر، از مریدان فضل الله استرآبادی، می باشد.

ت: شعر و ادب در زمان شاعر

دوره ی تیموری بخصوص قرن نهم از لحاظ کثرت شعرا قابل توجه است. شعر عرفانی همچنان اهمیت داشت و سرودن معما و ماده تاریخ در این دوره معمول شد. از ویژگی های مهم شعرا این دوره سادگی و روانی شعر، درعین حال همراه با نکته سنجی و مضمون آفرینی است. استعارات و تشبیهات غریب و توسل به خیالات باریک به کیفیتی که تکامل آن در دوره ی بعد سبک هندی را به وجود می آورد. (فتوحی یزدی، ۱۳۷۳: ۱۷) شعرای این دوره، بسیار اهل مفاخره و نازش به شعر خود بوده اند هر چند بسیاری از اشعار آنان چندان مرغوب نبود و بخصوص که شعر جنبه ی همگانی نیز درین دوره می یابد. عمومیت یافتن شعر تا بدانجاست که در این دوره به زنان شاعر نیز برمی خوریم. (یارشاطر، ۱۳۳۴: ۸۹ و ۷۶)

دولت‌شاه سمرقندی در این مورد می نویسد: «هرجا گوش کنی زمزمه ی شاعری است و هرجا نظر کنی لطیفی و ظریفی و ناظریست... شعر از شعر و ردف از ردیف نمی دانند. و گفته اند که هر چیز بسیار شود؛ خوار شود.» (سمرقندی، ۱۳۳۸: ۹)

دلیل این فراوانی را می توان در شعر دوستی شاهزادگان تیموری و بلکه شعر سرایی بسیاری از آنان دانست که با دادن هدایا و شاعر نوازی خود سبب رقابت در بین شعرا می گردیدند. همچنین به دنبال پیشی گرفتن از دربارهای باشکوه گذشته ی ایران در جذب شعرا و اهل ادب بودند. (میرجعفری، ۱۳۷۹: ۱۵۴)

از جمله عوامل دیگر، پناه جستن مردم به شعر در برابر وقوع حوادث و مصائب است و دردمندی خاصی که مناسب سرودن شعر است. (یارشاطر، ۱۳۳۴: ۶۰)

اغلب شعرای این دوره، به دلیل توجه خاص امرا و شاهزادگان تیموری به انواع هنر و فنون، علاوه بر شاعری صاحب سایر هنرها از جمله موسیقی و خط و نقاشی نیز بودند. گذشته از آن بعضی از شاعران این علاوه بر ذیفنون بودن، به دو زبان فارسی و ترکی (ترکی جغتایی) نیز شعر می سرودند. در واقع دوره ی شاهرخ میرزا در ادبیات ترکی، مقامی خاص دارد. (همان: ۹۴، ۹۳)

اقدام به گفتن شعر ترکی، در حقیقت به وسیله ی شاعران پارسی گویی چون: سلطان ولد پسر مولانا جلال الدین محمد بلخی و قاسم انوار آغاز شد و رشد و توسعه یافت و لغات ترکی جغتایی در زبان فارسی و خاصه کتب تاریخی این دوره نفوذ یافت. (میرجعفری، ۱۳۷۹: ۱۵۵)

زبان عربی که بر اثر حمله ی مغول به بغداد و براندازی حکومت عباسی دچار تنزل گردیده بود در این دوره رونقی نداشت مگر در کتب فلسفی و دینی. به علاوه شاعران این دوره، کمتر معلوماتی نسبت به زبان عربی داشتند تا از آن در کلام خود استفاده نمایند. با این توضیحات اما شاعرانی چون قاسم انوار در اشعار ملمع خود از کلمات عربی و کلمات قرآنی بهره جسته اند: (پارشاطر، ۱۳۳۴: ۹۶)

إِسمِعُوا مِنِّي، يَا أُولُو الْأَلْبَابِ همه کُتَبند و دوست کُتَب لباب

(قاسم انوار، ۱۳۳۷: ۲۲)

اگر چه شعر هر دوره بنا بر میزان های ذوقی و هنری زمان خود از نظر شاعران آن زمان فصیح به نظر می آید اما با توجه به موازین و مقیاس های زمان حاضر ما، می توان گفت شعر این دوره از نظر کیفی دچار انحطاط گردیده است. (پارشاطر، ۱۳۳۴: ۱۳۸)

همانگونه که گفته شد از نظر کیفی باید این دوره را، دوره ی انحطاط ادبی شمرد. زیرا به شاعر بزرگی بر نمی خوریم که بتوان نامش را در ردیف شعرای نامدار ایران قرار داد. البته سوای از نیمه ی دوّم قرن هشتم که زمان ظهور شاعرانی چون حافظ (م ۵۷۹۱ه)، سلمان ساوجی (م ۵۷۷۸ه)، عماد فقیه کرمانی (م ۵۷۷۴ه)، عبید زاکانی (م ۵۷۷۲ه) است. در قرن نهم شعرای طراز اولی چون قاسم انوار و شاه نعمت الله ولی، کاتبی ترشیزی، امیر شاهی سبزواری و عارفی هراتی از شعرای متوسط ایران محسوب می شوند که اگر شاه نعمت الله ولی و قاسم انوار نیز شهرتی دارند، بیشتر از جهت مقام ولایت و ارشادی ایشان است. البته باید از بزرگترین شاعر و محقق و عارف ارجمند این دوره، یعنی عبدالرحمن جامی نیز نام برد. (میرجعفری، ۱۳۷۹: ۱۵۶)

از طرفی مردم ایران بعد از حمله ی دهشتناک مغول و تحمل رنج ها و مصائب غیر قابل بیان آن فاجعه، دچار یأس و وحشت شده بودند و قتل و غارت قوم وحشی تاتار، سبب کشته شدن حس نشاط و اعتماد به نفس و از بین رفتن قوه ی اقدام و عمل در میان مردم گردیده بود و همین مصائب وارده در طی دو قرن بردوق و روح ادبی ایرانیان اثر گذاشته و می تواند معلول انحطاط ادبی در این دوره باشد. (پارشاطر، ۱۳۳۴: ۱۳۸)

ث: سبک غزل در این دوره

با توجه به مطالب یاد شده در بالا، ایرانیان خسته از قیل و قال رو به سوی خانقاه ها آورده، درون گرا و منزوی گشتند و غزل که راهی بود برای بیان احوال درونی، خاصه احوال عاشقانه، عارفانه و قلندرانه - که هسته ی معانی هرسه "عشق" است - مورد اقبال شعرا واقع گردید. از این رو، در این دوره بیش از هر نوع اثر شعری،

دیوان غزل در دست است. عده ای از غزل سرایان از جمله قاسم انوار در اسلوب سبکی، سلامت لفظ، فصاحت بیان و روشنی معنی، یادآور سخن سعدی و حافظ اند. عده ای دیگر چون شیخ آذری، کمال خجندی، کاتبی ترشیزی، امیر همایون اسفراینی، خیالی بخارائی و بساطی سمرقندی به پیروی از امیر خسرو و حسن دهلوی، دریند معانی باریک و مضامین تازه، همراه با عیوب لفظی اند. (یارشاطر، ۱۳۳۴: ۱۴۱)

غزلیات قاسم انوار را می توان غزل عرفانی آمیخته با تعبیرات عاشقانه دانست که درعین حال از اصطلاحات عرفان نظری محی الدین ابن عربی نیز خالی نیست؛ بر خلاف بعضی غزلیات این دوره که، با معانی عرفانی محض در جامه ی اصطلاحات غیر عاشقانه بیان شده اند و بیشتر یاد آور حلقه های درس صوفیه اند. (همان: ۱۶۶)

یارشاطر اذعان دارد که: در میان غزلیات قاسم انوار به غزلیاتی که روح مذهبی یا اساساً مضمون مذهبی دارند؛ برمی خوریم. برای نمونه:

شریعت در طریقت مستعین است شریعت راه فخرالمرسلین است
(قاسم انوار، ۱۳۳۷: ۶۶)

البته احسان یارشاطر این غزل را به دلیل متفاوت بودن مضمون با سایر غزلیات دیوان قاسم انوار، الحاقی دانسته است. (یارشاطر، ۱۳۳۴: ۲۲۷)

نگارنده ی پایان نامه، با توجه به تتبع وافر قاسم انوار از اندیشه های ابن عربی در غزلیات خود، که همانا یکی از آنها، همین حفظ شریعت و ارزش نهادن به آن در سیر الی الله می باشد؛ بعید می دانم که این غزل الحاقی باشد. چنانکه ممکن است برخی غزلیات بنابر غلبه ی شوق دست داده باشد؛ بنابراین از نظر مضمون متفاوت بنماید ولی از نگاه عارفی چون ابن عربی شریعت همچون پایه ی طریقت بوده و لازم و ملزوم یکدیگرند و چه بسا شاعری در هر دو مفهوم شعر بسراید.

محمد علی مجاهدی در کتاب خود با عنوان «سیمای مهدی موعود در آئینه شعر فارسی» با آوردن این غزل از دیوان قاسم انوار:

موسی به کوه طور به نور عیان رسید توفیق وصل یار عنان در عنان رسید
شادند اهل عالم و هنگام شادیست کاندز زمانه مهدی آخرزمان رسید
آسوده ایم و خاطر ما شاد و خرمست چون فیض فضل یار جهان در جهان رسید
سرّ خداست آدم و ابلیس کور بود هر سر که سر بدید به گنج نهران رسید
سرّی که کائنات به جان طالب ویند منتّ خدای را که به ما رایگان رسید
ما ناگهان به کوی خرابات سر زدیم چون جذب یار بر دل ما ناگهان رسید
بشنید هر که گوش و دلی داشت، قاسمی گلبانگ وصل او، که به کون و مکان رسید

(قاسم انوار، ۱۳۳۷: ۱۶۳)